

تکرار تاریخ

تکرار باتلاق ویتنام برای آمریکا

آموزش نسل جدید مقامات آمریکا به منظور گریز از باتلاق

طرفین، نیروی نظامی، پرچم، پول رایج، پایتخت و سرود ملی خود را داشت. جنوب کشور، خود را جمهوری ویتنام می‌نامید و شمال کشور نیز خود را جمهوری دموکراتیک ویتنام^۵ نامیده بود. آمریکا هم مرتب به جنوب ویتنام نیرو می‌فرستاد با این ادعا که فقط قصد دارد از آن «کشور جسور آسیایی» در مقابل تهاجم شمال ویتنام، محافظت نماید و پس (این مطلب در مجله سَتردی ایونینگ پُست^۶ آمده بود). بسیاری از تاریخ‌شناسان آمریکا دقت لازم را نداشته‌اند و جنگ ویتنام را جنگی داخلی نامیده و آن را حقیقتی بی‌چون و چرا قلمداد کرده‌اند، همان‌طور که مرزها و نام این دو کشور نیز، به‌عنوان دو کشور جدا از هم بر روی نقشه‌های آن زمان، مشخص شده بود. با پخش مستندهای شبکه پی بی اس^۷، با

خواسته‌های کنشگران همسو و همکار خود قائل نیستند و باید نسل جدید مقامات را آموزش دهند که بهتر بتوانند، امپراتوری آمریکا را مدیریت و سنگ بنای جاده‌های موفق آینده را بنا نهند.

مدافعان امپراتوری آمریکا مانند مکس بوت^۱، همچنان اصرار می‌ورزند که آمریکا، می‌توانست در جنگ ویتنام پیروز شود اما نشد. در واقع، مادامی‌که دستگاه‌های جنگی نیاز به توجیه و بهانه‌ای برای مداخلات جدید دارند - امروز مانند ایران و ونزوئلا نویسنده‌گانی همچون بوت نیز مخاطبانی برای فانتزی‌های امپریالیستی خود خواهند داشت. جنگ ویتنام در حافظه جامعه آمریکا، معمولاً یک جنگ داخلی بین جنوب ویتنام و شمال آن تصور می‌شود. هریک از

جان روزا^۱، مقاله‌ای با عنوان «دنیای فانتزی امپراتوری آمریکا» منتشر کرد. هدف این مقاله مروری بر دو کتاب «جاده‌ای که در آن قدم نگذاشته‌اند: ادوارد لنزدیل و تراژدی آمریکا در ویتنام از مکس بوت^۲»، و «جاده‌ای به سوی بدبختی: تاریخی جدید درباره فرورفتن آمریکا در باتلاق ویتنام^۳» از برایان ون دو مارک است. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که مقامات آمریکا، زامبی‌وار قدرت حیرت‌آور نظامی را به کار می‌گیرند تا بر مؤسسات اجتماعی زور بگویند و قتل‌عامی پشت سر، بر جای بگذارند. در حقیقت، این روایت به زبان ساده می‌گوید که مقامات آمریکا هیچ اهمیتی حتی به

1. JOHN ROOSA
2. The Road Not Taken: Edward Lansdale and the American Tragedy in Vietnam
3. Road to Disaster: A New History of America's Descent into Vietnam

5. Democratic Republic of Vietnam (DRV)

6. Saturday Evening Post

7. PBS

4. Max Boot

نام‌های «ویتنام: تاریخ تلویزیونی» (۱۹۸۳) که فیلمی سیزده ساعته بود و برنامه هجده ساعته «جنگ ویتنام»^۲ (۲۰۱۷) از کین برنزلین نُویک^۳، این پارادایم جنگ داخلی قدیمی تقویت یافته است. این دو فیلم مستند، بینندگان زیادی داشتند. این فیلم‌ها، آمریکا را متحد خیرخواه ویتنام جنوبی نشان داده‌اند که تنها انگیزه‌اش، محافظت از ویتنام جنوبی در برابر کمونیسم است. همان‌طور که نویسنده کتاب راهنمای مستند اول بیان کرده است، «جنگ مدنی بین فرقه‌های کمونیست و ضد کمونیست» بود و آمریکا به خاطر غفلت و داشتن اطلاعات غلط از طرفی حمایت کرد که بعدها، نامحبوب و بی‌کفایت شناخته شد. یک ژنرال نیروی هوایی بازنشسته در فیلم برنزلینک می‌گوید: «ما با طرفی اشتباه در حال جنگ بودیم». آن‌ها همه ساعت این دو فیلم را ساخته و در تلویزیون‌ها نشان داده بودند، بی‌آن‌که لحظه‌ای درنگ نموده و فرض اولیه آن را بررسی نمایند؛ فرض اولیه می‌گفت که ریشه این جنگ، جنگی داخلی بود. نویسندگان آمریکایی که تمام فکر و ذکرشان، درس گرفتن از یک چنین شکست‌های پیش‌بینی نشده بود، عمدتاً از مجموعه تصمیماتی که در دولت آمریکا گرفته شده و آمریکا خود را بیشتر و بیشتر در یک جنگ

داخلی درگیر کرده بود، انتقاد می‌کردند. منتقدان خط‌مشی آمریکا تا به الآن، برای هرکسی که حتی با یک بخش کوچکی از ادبیات آمریکا آشناست، بسیار پیش‌بینی‌پذیر هستند. آمریکا متوجه ضعف‌های طرفی که داشت از آن دفاع می‌کرد، نشد و همچنان، میزان حمایت خود را افزایش داد حتی وقتی که آن طرف داشت شکست می‌خورد. آمریکا در آن شرایط گیر کرده بود و راه خروجی هم نداشت؛ راهبردی برای برون‌رفت از آن مسئله وجود نداشت. حمایتی اشتباه به عمل آورده بود و با بلندپروازی احمقانه و فن‌سالاری (تکنوکراتیک) «بهترین و باهوش‌ترین» خود، بیش‌ازحد بر قدرت خام نظامی‌اش تأکید ورزیده و آن را بر تلاش و تقلا سیاسی به منظور از آن خود ساختن «قلب‌ها و دل‌های» مردم جنوب ویتنام ترجیح دادند. با مردم درباره احتمال یک شکست نظامی، صادق نبودند و در واقع، دولت یک شکاف اعتبار به وجود آورده بود. در این نقدهای درستی که از خط‌مشی آمریکا شده، به خاستگاه ویتنام جنوبی اهمیتی داده نشده است و یک حقیقت بسیار مهم، نادیده انگاشته می‌شود؛ جمهوری ویتنام توسط آمریکا خلق شد. نقشه‌هایی که نشان می‌دادند،

این دو کشور در طول مدار ۱۷ از هم جدا شده‌اند و قلمرو آن‌ها با رنگ‌های مختلفی نشان داده شده بود، ماهیت متفاوت آن‌ها را به درستی نمی‌نمایانند. جمهوری دموکراتیک ویتنام در ماه سپتامبر سال ۱۹۴۵ ادعا کرد که حتی قبل از آن‌که آمریکا در سال ۱۹۵۴ شروع به ساختن کشور جمهوری ویتنام نماید، کشوری قدرتمند و ریشه‌دار بوده است. جمهوری دموکراتیک ویتنام از قبل، یک بروکراسی ملی منسجم و یکپارچه ایجاد کرده بود و در عین حال، در یک مدت زمان هشت ساله از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۴، مشغول جنگ با ارتش فرانسوی‌ها نیز بود. در مقابل، جمهوری ویتنام فقط در ظاهر امر، یک کشور بود. کشوری که به طور شتاب‌زده و عجولانه و تماماً با بودجه آمریکایی‌ها ساخته شده بود و در قلمرویی بنا شد که از قبل، صدها هزار کارمند و کارگر جمهوری دموکراتیک ویتنام در آنجا مشغول به کار بودند. جمهوری ویتنام، از همان لحظه ایجاد، برچسب ساخت آمریکا را یدک می‌کشید. برای جامعه ویتنام، این جنگ، جنگ داخلی نبود بلکه در یک طرف آن، یک دست‌نشانده خارجی قرار داشت. جمهوری دموکراتیک ویتنام که در حال جنگ با حکومت استعمارگر فرانسه

1. Vietnam: A Television History
2. The Vietnam War
3. Ken Burns – Lynn Novick

بود، یک کشور بسیار کارآمد بود و توانست، همیاری و همکاری بسیاری از روستائیان ویتنام را از آن خود نماید. جمهوری دموکراتیک ویتنام به رهبری هوشی مین، صدها هزار سرباز در اختیار داشت و مقادیر بسیار زیادی از منابع مردم را به تصرف خود درآورد. ارتشی معتبر و نیرومند با ۶ لشکر تشکیل داد و ۱٫۷ میلیون روستایی را بسیج کرد تا سلاح و ملزومات را به مناطق در حال جنگ برسانند. یک برنامه اصلاح زمین (۱۹۵۶-۱۹۵۳) صورت گرفت که به موجب آن، حدود دو میلیون آکر زمین، باز توزیع شد. این برنامه، خشونت‌های جنایت‌باری را به همراه داشت و رهبران جمهوری دموکراتیک ویتنام نیز از آن ابراز پشتیبانی و تأسف نمود و متوقفش ساختند؛ و با این کار، پشتیبانی و حمایت عموم مردم را به دست آوردند. بسیاری از روستائیان، خواهان این بودند که به صورت داوطلبانه جان خود را فدای این ایالت نمایند؛ ایالتی که متعهد شده بود، آینده‌ای درخشان برای خانواده‌هایشان بسازد.

با قضاوت از روی توانایی این ایالت در جمع‌آوری مالیات، خرج درآمد مالیات، رشد اقتصادی مستقیم و نیروهای قهری آماده، می‌توان گفت که ظرفیت ایالتی جمهوری دموکراتیک ویتنام بالا بود. با استفاده از ابزار ابتدایی ارتباط و حمل و نقل، در کار هماهنگی لجستیکی،

شاهکار انجام داده بود. اگرچه به کمک‌های نظامی و اقتصادی چین و اتحادیه شوروی، وابسته بود اما یکپارچگی و همبستگی داخلی خود را نیز داشت و قادر بود که استفاده کارآمد و مؤثری از آن کمک خارجی نماید زیرا یک تشکیلات بوروکراتیک داشت و تا سطح روستاها، نفوذ کرده بود. ارتش فرانسه که منابع مالی آن را آمریکا تأمین نموده بود و به آن خط می‌داد نبرد ننگین دین بین پو^۲ را باخت؛ این نبرد که بین ماه‌های مارس تا می سال ۱۹۵۴ به وقوع پیوست، نبردی از پیش طراحی شده بود، دقیقاً به این دلیل که فکر نمی‌کرد و باور نداشت، جمهوری دموکراتیک ویتنام بتواند و سلاح و نیروی کافی به منطقه نبرد برساند و بتواند، قلعه وسیع آن در میان تپه‌ها در نزدیکی لائوس^۳ را به تصرف خود درآورد.

درسی که سیاست‌گذاران آمریکا باید از شکست غیرقابل پیش‌بینی فرانسه در ماه می سال ۱۹۵۴ بگیرند، این است که آن‌ها، نباید توانایی دولت جمهوری دموکراتیک ویتنام را دست‌کم می‌گرفتند. البته آن‌ها از این اتفاق، درس نگرفتند و در پاسخ به اولین شکست نظامی یک قدرت استعماری اروپایی توسط دولت مستعمره خود، آن‌ها همچنان در این باور خود مصر بودند که ویتنامی‌ها عقب‌مانده‌اند، چیزی از سیاست نمی‌دانند و غیر

مدرن هستند. آن‌ها ارتش فرانسه را نکوهش کردند و این پیروزی را به خاطر حامیان بیرونی ویتنام یعنی شوروی و چین دانستند و بر این باور نبودند که خود جمهوری دموکراتیک ویتنام، توانسته بود پیروزی را از آن خود نماید. آن‌ها فکر کردند که آمریکا با سلاح و دلارهایش، خواهد توانست یک دولت جدیدی در ویتنام بسازد که بتواند با جمهوری دموکرات ویتنام رقابت نماید؛ جمهوری دموکراتیک ویتنام، کنترل کامل ۶۰٪ کشور را در دست داشت و تا حدودی هم (با درجات مختلف) بر ۴۰٪ دیگر کشور نیز کنترل داشت.

از نظر آیزنهاور و برادران دالز^۴ در دهه ۱۹۵۰، ویتنام فقط یک کشور کوچک و فقیر بود که در مقابل آمریکای هیولا، هیچ کاری از دستش بر نمی‌آمد. آن‌ها جوامع کوچک جهان سوم را در مشت خود می‌گرفتند و به براندازی دولت‌ها، عادت کرده بودند؛ شورش‌های پی‌درپی به راه می‌انداختند و رهبران سیاسی را ترور می‌کردند. آن‌ها دستور دادند که باید در نیمه جنوبی ویتنام، یک دولت ایجاد شود و فکر می‌کردند که بره‌گونه مقاومتی از سوی جمهوری دموکراتیک ویتنام، غلبه خواهند کرد. اصلاً نیازی نمی‌دیدند که ویژگی‌های خاص کشوری همچون ویتنام را که از نظر

2. Dien Bien Phu

3. Laos

4. Dulles brothers

لیندون بینزجانسون کشوری کوچک و ژنده پوش بود، در نظر بگیرند. حتی قبل از شکست در دین بیم پودر ماه می سال ۱۹۵۴، مقامات آمریکا شروع کردند به طراحی یک دولت ضد کمونیسم برای ویتنام. آن‌ها از پروژه ۸ ساله تأمین مالی کوشش‌های مستعمره‌سازی^۱ مجدد فرانسه، دست کشیدند و تصمیم گرفتند تمام سازمان‌های ویتنامی را که با فرانسه همکاری داشتند، در ذیل یک عنوان، گرد هم آورند. دولت دست‌نشانده‌ای که فرانسه در سال ۱۹۴۹ ایجاد کرده بود، ایالت وابسته ویتنام،^۲ به هسته دولت جدیدی که با تأمین مالی آمریکا ایجاد شده بود تبدیل شد. رهبر ایالت وابسته ویتنام، امپراتور باو دای^۳ که سال‌های جنگ را در ویلایی در ریویرای فرانسه^۴ (یک ناحیه ساحلی) سپری کرده بود، در ماه ژوئن سال ۱۹۵۴، آقای نگو دین دیم^۵ را به عنوان نخست‌وزیر جدید خود منصوب کرد. دیم از قبل، ارتباط نزدیکی با مقامات آمریکا داشت و سال‌ها در آنجا، در یک حوزه علمیه کاتولیک زندگی نموده و در میان نمایندگان کنگره نفوذ کرده بود؛ بنابراین، او در مرکز توجه واشنگتن قرار گرفت تا مجری طرح‌هایشان باشد.

1. Lyndon Baines Johnson (lbj)
 2. recolonization
 3. Associated State of Vietnam (ASV)
 4. Bao Dai
 5. French Riviera
 6. Ngo Dinh Diem





نیروی پلیس سایگون را به یک مافیا به نام بین شوین^۲ فروخته بودند؛ بین شوین نیز از نیروی قهری اش استفاده کرد تا فاحشه‌خانه‌ها، خانه‌های قمار و پاتوق‌های مواد مخدر را به انحصار خود درآورد. آمریکا می‌خواست، دیم که در ماه ژوئن ۱۹۵۴ به سایگون آمد، از این گروه‌های مسلح پراکنده که هریک از آن‌ها نیز مستقل از سایرین فعالیت داشتند، یک ائتلاف ضد جمهوری دموکراتیک ویتنام ایجاد نماید.

وقتی که دیم به سایگون آمد، هیچ نیرویی برای خود نداشت و حتی کنترلی هم بر سایگون نداشت. او فقط بر روی کاغذ نخست‌وزیر بود. ارتش ایالت وابسته ویتنام که قرار بود تحت فرماندهی او باشد، در واقع، تحت کنترل یک ژنرال ویتنامی بود

نکرد. قرار بود که نیمه جنوبی کشور، موقتاً منطقه تجدید قوا و سازمانی برای مبارزان فرانسه و ایالت وابسته ویتنام باشد.

در ابتدا، سیاست‌گذاران واشنگتن امیدوار بودند که دیم، تمامی گروه‌های ضد کمونیست را باهم متحد خواهد کرد؛ هم کسانی که از قبل در جنوب بودند و هم کسانی که بعد از توافقات ژنو، از شمال به آنجا رفته بودند. تعداد این گروه‌ها، بسیار زیاد بود اما باهم متحد نبودند. فرانسه حدود ۳۰۰ هزار ویتنامی را در نیروی ارتش ایالت وابسته ویتنام، مسلح ساخته بود و از سه گروه نیروهای شبه نظامی کائودای^۲، هائو هائو^۳ و کلیسای کاتولیک که اعضای آن‌ها از سازمان‌های مذهبی بودند حمایت می‌کرد. مقامات فرانسه و بائودای،

در یک دوره دوساله، بعد از آتش بس جولای ۱۹۵۴ که در ژنو امضا شد، آمریکا با همکاری دیم، بنیان دولت جمهوری ویتنام را بنا نهاد. طبق شروط آتش بس، جمهوری دموکراتیک ویتنام، حدود ۱۲۰ هزار پرسنل من جمله تمام نیروهای مسلح خود را از نیمه جنوبی کشور بیرون کشید. عده‌ای دیگر از حامیان جمهوری دموکراتیک ویتنام نیز در واقع تحت دستورات سخت‌گیرانه‌ای در آنجا ماندند؛ آن‌ها حق نداشتند در هیچ یک از اغتشاشاتی که برهم زنده برنامه‌های انتخابات ملی سال ۱۹۵۶ بود، شرکت کنند. وقتی که آمریکا، نیمه جنوبی کشور ویتنام را به قلمرویی برای یک دولت جدید تبدیل کرد، جمهوری دموکراتیک ویتنام مقاومتی

4. Binh Xuyen

2. Cao Dai

3. Hoa Hao

1. Geneva



در بسیاری از داستان‌های جنگی یاد شده است. یکی از زیردستان سابق در عملیات سازمان سیا در سایگون، با آب و تاب درباره کارهای او در تشکیل رژیم دیم نوشته است. راهبرد لنزدیل این بود، یعنی به همان طریقی که با سیاستمدار فیلیپینی رامون ماگزیسای^۲ که با کمک سازمان سیا برنده انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۵۳ شده بود دوست شده بود، با دیم نیز دوستی کرد. لنزدیل که قبلاً مدیر سابق تبلیغات بود، در هنر متقاعدسازی و فریب متخصص بود. او دیم را به عنوان رهبریک کشور مستقل می‌دانست و مشاور صبور و وفادار او شد. سایر مقامات آمریکایی نیز رابطه شخصی با دیم نداشتند و نخواستند، تظاهر کنند که آن‌ها

نمی‌توانست یک ارتش برای دولت جدید خود جمع کند. فرآیند ایجاد ایالت در طول سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۶، به پشتوانه کمک‌های مالی و راهنمایی‌های عامل سازمان جاسوسی سیا یعنی سرهنگ ادوارد لنزدیل، انجام شد که به دیم، پول می‌رساند و مشاور او بود. مکس بوت در توضیح سرگذشت لنزدیل، حدود ۱۰۰ صفحه را به همکاری‌های سرهنگ با دیم، اختصاص داده است. این بخش، خلاصه مفیدی از اطلاعات درباره وقایع است، هرچند که اطلاعات جدید کمی به اطلاعات قبلی ما می‌افزاید. داستان لنزدیل، قبلاً بارها گفته شده است، یک بار هم توسط خود او گفته شد. در دو شرح حال نامه، به سرگذشت او اشاره شده و عملیات او در ویتنام،

که زیر بار امرونی دیم نمی‌رفت؛ و هریک از نیروهای شبه نظامی نیز از استقلال و اقتدار خود محافظت می‌کردند. تنها اهرم نفوذ دیم بر این گروه‌های مسلح، پولی بود که آمریکا فراهم می‌کرد. با در اختیار داشتن صدها میلیون دلار آمریکایی، دیم مصمم شد تا فرماندهان گردان‌های مختلف نظامی، شبه نظامی‌ها و مافیاهای را بخرد. خوشبختانه آن‌ها نیز به دنبال یک ارباب پول بده خوب بودند زیرا ارباب قبلی آن‌ها یعنی دولت فرانسه، در حال ترک کشورشان بود. با این حال، هر فرمانده معامله سختی را پیشنهاد می‌کرد. دیم ساعت‌ها وقت خود را صرف مذاکره با آن‌ها می‌کرد و آن‌ها را به رقابت با یکدیگر ترغیب می‌کرد. بدون پول‌های آمریکا، دیم هرگز

2. Ramón Magsaysay

1. Colonel Edward Lansdale



را با عنوان «جاده‌ای که در آن قدم نگذاشته‌اند»^۲، همراه‌کننده می‌دانست. جاده‌ای که آمریکا در ویتنام در آن قدم گذاشت نیز بهتر بود که بلوار لنزدیل نامیده می‌شد. وقتی که دیم، ایالت وابسته ویتنام را منحل کرد و در ماه اکتبر ۱۹۵۵، ادعا نمود که دولت جدید جمهوری ویتنام را ایجاد کرده است (بعد از آن‌که با حيله و فریب رفتارندومی برگزار کرد که در آن، تعداد رأی‌های اخذ شده بیشتر از تعداد افراد ساکن در برخی مناطق بود)، آمریکا متعهد شد که از آن حکومت دفاع کند، بدون در نظر گرفتن اینکه ریشه‌ای در ویتنام ندارد. آمریکا با اراده‌ای راسخ به تاختن در بلوار لنزدیل ادامه داد و سیاست اتخاذی خود را با شعار «یا با دیم شناکن یا غرق شو» مزین کرد. فانتزی آمریکا این بود که یک نفر می‌تواند، دولتی ایجاد نماید که بتواند با جمهوری دموکراتیک ویتنام رقابت نماید. از نظریات، جاده‌ای که در آن قدم گذاشته‌اند، رویکرد و نگرش فردی لنزدیل به همکاری با دیم بود. هنگامی که در سال ۱۹۵۶، لنزدیل به آمریکا برگردانده شد، مقامات آمریکایی که با دیم سروکار داشتند، نمی‌توانستند او را متقاعد کنند که یک حکومت فراگیرتری ایجاد نماید؛ و گفته می‌شود که آن‌ها، نمی‌توانستند به عنوان یک دوست یا همتا، به دیم نزدیک شوند، در صورتی که لنزدیل، موفق

2. The Road Not Taken

چیزی به غیر از رئیسی هستند که دلارهایشان به آن‌ها، حق حکمرانی بر او و یا حتی اخراجش را می‌دهد. دو سفیر نخست آمریکا در سایگون در سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۵ (هیث و کالینز)^۱، فکر می‌کردند که دیم بی‌کفایت است و می‌خواستند، یک رهبر سیاسی ضد جمهوری دموکراتیک ویتنام دیگری پیدا کنند و از او حمایت نمایند؛ که البته در کمال تعجب آن‌ها، دیم نیز راهبرد خودش را در سروکار داشتن با گروه‌های مسلح در جنوب ویتنام دنبال می‌کرد. یکی یکی با تمام رقبای خود معامله کرد و ژنرال مسئول ایالت وابسته ویتنام را به زور بیرون کرد و برخی از رهبران گروه‌های شبه‌نظامی را انتخاب کرد. وقتی که او در ماه آوریل ۱۹۵۵ به نیروی پلیس مافیای بین‌شومین حمله کرد، به مدت دو هفته، منطقه سایگون را به یک منطقه جنگی تبدیل نمود. صدها نفر کشته و هزاران نفر آواره شدند اما در نهایت، پیروز شد و ژنرال کارکشته و سرسخت جنگ جهانی دوم، ژنرال کالینز، هیچ راهی نداشت جز اینکه او را (دیم) به عنوان رهبر ایالت جدید ویتنام جنوبی بپذیرد. لنزدیل که در تمام این مدت به خاطر دیم به دردمسرافتاده بود، حق را به جانب خود می‌دید.

با توجه به اینکه لنزدیل بیشتر از هر مقام آمریکایی دیگری، مسئول فراهم نمودن شرایط برای دیکتاتوری دیم بود، کتاب بوت

1. Heath and Collins

به انجام این کار شده بود. غرور و نژادپرستی آن‌ها، وضع را بدتر می‌کرد و باعث شده بود که دیم، از دستورات آن‌ها نافرمانی کند. دیم که دیگر دوست معتمدی همچون لنزدیل در کنار خود نداشت، سرسختانه در دیکتاتوری اش پافشاری کرد. در صورتی که لنزدیل می‌توانست به آرامی او را متقاعد سازد تا رفتارش را تغییر دهد. تأثیر نابخردانه مقامات آمریکایی بعدی باعث سقوط رژیم دیم در سال ۱۹۶۳ شد. تاریخ چقدر متفاوت از الآن می‌شد اگر لنزدیل یا یک شخصی مانند او به قدر کافی نزدیک دیم می‌ماند، با او رابطه نزدیک برقرار می‌کرد تا بتواند در او نفوذ نماید.

«جاده‌ای که در آن قدم گذاشته‌اند» اثر بوت، یک کوچه پشتی بن بست باریک از آب درآمد. آقای بوت، پویایی‌های ساختاری دولت دیم را نادیده گرفت و تصور می‌کرد که دیم، با تغییر خط مشی در هر زمانی در بین سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۳، می‌توانست یک دولت قوی بسازد که بتواند با جمهوری دموکراتیک ویتنام رقابت نماید. با اتخاذ تاکتیک‌های روابط عمومی لنزدیل، دیم توانست خود را به عنوان یک رهبر محبوب بشناساند. با گنجاندن ضد کمونیست‌های دیگر در دولتش، او توانست پایه‌های حمایت از دولت را محکم‌تر کند و گسترش دهد. بوت خط‌مشی‌هایی را که آمریکا پس از سال ۱۹۵۶ نسبت به دیم اتخاذ نمود، محکوم می‌کند و می‌گوید که بودن لنزدیل



یا شخصیتی مانند او در سایگون، مسیر تاریخ را عوض می‌کرد و در بیانات خود، اشاره‌ای نیز به شعر رابرت فراست می‌کند.

با اطمینان می‌توان گفت که این‌طور نیست. مشکلات ایالت سایگون، ذاتی بود و با وجود یا بدون وجود دیم و لنزدیل نیز به قوت خود باقی بودند. آقای بوت، صحبت‌های خود در این باره را با ضد واقعیت خنده‌دار به پایان می‌رساند؛ اگر فقط بزرگ‌مرد تاریخ، لنزدیل، در کنار دیم می‌ماند، او می‌توانست دیم را از زوایای پست شخصیتی‌اش نجات دهد و دولتی در جنوب ویتنام ایجاد نماید که از محبوبیت و حمایت برخوردار باشد و می‌توانست، با جمهوری دموکراتیک ویتنام مقابله نماید. با وجود رشادت‌های لنزدیل و دیم، حتی دوکه ایالت جداگانه‌ای در جنوب است نیز شانس کمی برای موفقیت داشت و شرایط ساختاری نیز عمدتاً علیه آن بود.

رژیم دیم در پنج سال نخست حکومت، خود و ایالات متحده را قانع کرد که قادر به فائق شدن بر آن شرایط ساختاری است. در ابتدا، دیم در زندانی کردن و کشتن بسیاری از حامیان جمهوری دموکراتیک ویتنام، در ویتنام جنوبی موفق بود. حتی وقتی که او در تلاش بود تا بر تمایلات تفرقه‌آمیز در میان ارتش خود در سال ۱۹۵۵ غلبه نماید، در برابر کمونیست‌ها آن‌ها را رها

کرد و در واقع، به آن‌ها آزادی عمل داد تا با این کار، موجب ایجاد خطر واقعی شود. در نیمه دوم دهه ۱۹۵۰، سرکوب شدیدی وجود داشت که به زندانی کردن هزاران نفر از افراد سیاسی منجر شد. حامیان جمهوری دموکراتیک ویتنام در جنوب با پیشتازی هانوی،^۱ خواستار تغییر خط مشی بودند؛ قبل از آنکه آن را به طور کامل از بین ببرند.

به محض آن‌که در سال ۱۹۵۹ رهبران جمهوری دموکراتیک ویتنام در هانوی تصمیم گرفتند، سیاست عدم اقدام خود را کنار بگذارند و به حامیان خود در مدار ۱۷ (در جنوب ویتنام)، اجازه مقاومت خشونت‌آمیز بدهند، دولت دیم به سرعت کنترل خود بر روستاها را از دست داد. دیوید الیوت^۲ تاریخ‌شناس که مطالعات مفصل او درباره یک منطقه از جنوب ویتنام در نسخه مختصر، حدود ۵۰۰ صفحه است دریافت که «در عرض یک سال، رژیم دیم کنترل خود بر روستاها را از دست داد»؛ صدها تن از سران روستاها که توسط رژیم دیم منصوب شده بودند، به قتل رسیدند. مقامات دولت کم‌کم بیشتر روستاها را مناطق ممنوعه اعلام کردند. دیم فقط تا وقتی بزرگ و محترم بود که حامیان جمهوری دموکراتیک ویتنام، ساکت نشسته بودند؛ اما وقتی که تعداد آن‌ها افزایش یافت، رژیم فلج شد. گروه‌های بسیاری که طبق توافق ژنو، در سال

۱۹۵۴، به شمال رفته بودند، با پای پیاده به جنوب برگشتند و کمک کردند که یک شورش قدرتمندی به پا شود. ارتش ویتنام جنوبی، نتوانست شورش را سرکوب کند؛ زیرا از رده‌های بالا تا پایین رژیم، نمایندگان دورویی مشغول به کار بودند که برای جمهوری دموکراتیک ویتنام کار می‌کردند. به محض آن‌که در سال ۱۹۵۹ غول جمهوری دموکراتیک ویتنام از خواب بیدار شد، رژیم دیم، محکوم به شکست شد.

در پاسخ به بحران رژیم دیم، کاخ سفید در اواخر دهه ۱۹۶۰، لنزدیل را به سابقون فرستاد تا گزارشی درباره اینکه چطور می‌توان رژیم را نجات داد، بنویسد. لنزدیل پس از یک اقامت دو هفته‌ای، به این نتیجه رسید که دیم، باید رهبر ویتنام جنوبی باقی بماند اما باید او را متقاعد ساخت که برخی از مخالفان ضد کمونیست را وارد دولتش نماید. یک مقام آمریکایی باید با دیم دوست شود و او را راهنمایی کند تا بتواند اصلاحاتی در دولت انجام دهد اما در ظاهر امر، تصور شود که همه آن اقدامات را خود دیم، به تنهایی انجام می‌دهد. طرح و برنامه لنزدیل یک رؤیای دست‌نیافتنی بود. دیم با کبکبه و دبدبه (آوازه) فاشیستی، یک دیکتاتوری به راه انداخته بود (حزب انقلابی کارگر فردی^۳) و به توصیه یک دوست محرم راز و مهربان، مسیر خود را تغییر نمی‌داد.

مقامات آمریکایی که نسبت به حفظ دولت ویتنام جنوبی متعهد بودند، نمی‌توانستند اعتراف کنند که برتری توانمندی دولت جمهوری دموکراتیک ویتنام، موجب سقوط دولت ویتنام جنوبی می‌شد. افرادی که خود را واقع‌گرا می‌پنداشتند و در سیاست قدرت خام^۴ تبحر داشتند، در این خیال باطل که قدرت یک نفر می‌تواند، سرنوشت جمهوری ویتنام را تعیین کند، زیاده‌روی کردند.

به تصور لنزدیل، دیم بزرگ‌ترین امید برای ممانعت از سقوط بود و به زعم برخی دیگر، او مهم‌ترین عامل سقوط بود. آقای بوت نیز جا پای قدم‌های استعماری آن‌ها گذاشته است. او رؤیای دست‌نیافتنی لنزدیل را تنها دلیل می‌بیند و چیزی درباره سیاست قدرت واقعی نمی‌گوید؛ یعنی همان توانمندی‌های نسبی دولت جمهوری دموکراتیک ویتنام و جمهوری ویتنام.

دولت کندی که در ماه ژانویه سال ۱۹۶۱، بر روی کار آمد، به سرعت کمک‌های نظامی خود به رژیم دیم را افزایش داد و هزاران نیروی دیگر عازم این ایالت کرد. رژیم دیم نتوانست اصلاحات صورت دهد اما تا دندان مسلح شد. این رژیم با راهنمایی کارشناسان ضد شورش آمریکایی، یک جنگ تمام‌عیار علیه مردم روستایی به راه انداختند. از آنجایی که حامیان جمهوری دموکراتیک ویتنام، کنترل روستاها را به دست

4. raw power politics

3. Personalist Labor Revolutionary

1. Hanoi

2. David Elliott

«لنزیدیل که به تثبیت موقعیت دیم کمک کرده و فهمیده بود، این نظام چقدر آسیب پذیر است، نامه‌هایی در خصوص سیاست و خط‌مشی برای رئیس‌جمهور کندی در اوایل سال ۱۹۶۱ نوشت؛ این نامه‌ها حاکی از امیدواری بودند و در آن‌ها، فقط پیشنهاد کرده بود که بازوی ارتش سایگون را قوی‌تر سازند و در ارتش جمهوری ویتنام، آیکسری ترمیم‌های کوچک بوروکراتیک انجام دهند. مقامات آمریکا، اعتماد بیش‌ازحد به لنزیدیل داشتند اما او در شناسایی قدرت جنبش انقلابی توده مردم ناتوان بود.»

درنهایت، دولت کندی در سال ۱۹۶۳ به این نتیجه رسید که در مواجهه با اعتراضات بسیاری از سازمان‌های بودائی، دیم نتوانسته بود به طور مؤثر و کارآمد، نیروهای ضد کمونیست رقیب را باهم متحد سازد. عامل سازمان سیا، لوسین کونین که در ایجاد رژیم دیم در سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۶ با لاندان همکاری کرده بود با افسران نظامی در سایگون تماس گرفت و ترتیب یک کودتا را داد. دیکتاتوری‌ای که آمریکا به مدت ۹ سال، میلیون‌ها دلار بر سرش ریخته بود، بی‌مقدمه به رگبار گلوله بسته شد. جای تعجب ندارد که پس از آن، افسران نظامی که بر ایالت جمهوری ویتنام حکم راندند نیز نتوانستند، ایالت منسجم‌تری را



سیاسی «سلطه بر قلب‌ها و مغزها» بود، درحالی‌که ژنرال‌های لجباز و کله‌شق پنتاگون و مجریان کودن خط‌مشی‌های کاخ سفید، فقط راهبرد سرکوب نظامی را دنبال نمودند؛ اما لنزیدیل نیز همانند مقامات از قدرت سازمانی حامیان جمهوری دموکراتیک ویتنام در روستاهای جنوبی ویتنام بی‌خبر بود. دیوید جی. مار تاریخ‌دان برجسته ویتنام است که آشنایی‌های اولیه‌اش با این کشور، وقتی به دست آمد که به‌عنوان یک افسر نظامی آمریکایی در عملیات ضد شورش، شرکت کرده بود. ایشان در سال ۱۹۷۹، خاطرنشان کرد که

گرفته بودند، دیم و ژنرال‌های او به این نتیجه رسیدند که تنها راه نجات، تخریب روستاها است. آن‌ها مدل راهبردهای ضد شورش انگلستان در مالایا (مالزی) در اوایل دهه ۱۹۵۰ را دنبال نمودند و با تهدید و نشانه رفتن تفنگ‌های خود به سوی آن‌ها، صدها هزار روستایی جنوب ویتنام را به سمت آبادی‌های راهبردی هدایت کردند تا بتوانند، بهتر بر آن‌ها نظارت نمایند.

آقای بوت، لنزیدیل را به‌صورت یک مرشد چریکی نشان می‌دهد؛ یک کارشناس در زمینه راهبردهای ضد شورش که مقامات آمریکایی، ذکاوت و خرد او را نادیده گرفتند. ظاهراً لنزیدیل خواهان اجرای راهبرد

2. The Army of the Republic of Vietnam (ARVN)

3. Lucien Conein

1. David G. Marr



و مردم‌گریز؛ درواقع، از همان ابتدا نمی‌توان نام یک کشور را بر روی آن گذاشت.

از نظریات، لنزدیل بی‌تقصیر بود. آن «گوروی آچریکی» که از حمایت و طرفداری مردانی سفیدپوست از مقامات اداری آمریکا برخوردار بود، در این زندگی‌نامه مدح آمیز تا مقام یک ماهاتمای واقعی بالا برده می‌شود. می‌توان او را در افسانه سلطنت دیرینه مردی سفیدپوست بومی جای داد که دانش بومی و محلی خود را در خدمت سلطه امپراتوری قرار می‌دهد؛ سرریچارد بورتون^۱، ت.ای. لورنس^۲، رودیارد

کتاب خود را با داستان قتل دیم شروع نموده و ادعا می‌کند که این رویداد، «احتمال وفاداری افرادی را که به دولت جمهوری ویتنام خدمت می‌کردند، به صفر رساند». آقای بوت به تاسی از نظرات لنزدیل، ادعا می‌کند که دیم، تنها مردی بود که می‌توانست انسجام کشور [جمهوری ویتنام] را حفظ کند و ترور او، موجب آشفتگی، ناامیدی و تفرقه در میان ضد کمونیست‌ها شد؛ به طوری که در زمان رهبری دیم، آن‌ها هرگز به چنین وضعی دچار نشده بودند. آقای بوت این مطلب را تصدیق نمی‌کند که وجود کشوری بستگی به یک نفر داشته باشد، آن هم به یک دیکتاتور عجیب و غریب

به وجود آورند که بتواند با نیروهای طرفدار جمهوری دموکراتیک ویتنام در داخل ویتنام جنوبی مقابله کنند. به خاطر قدرت این نیروها، ایالت جمهوری ویتنام در اوایل سال ۱۹۶۰ در حال سقوط بود، یعنی قبل از آنکه نیروهای دائمی ارتش جمهوری دموکراتیک ویتنام، وارد جنوب شوند.

آقای بوت ادعای عجیب مارک مویار را تأیید نمی‌کند. مارک مویار گفته است که در سال ۱۹۶۳، دیم می‌خواست، نیروهای طرفدار جمهوری دموکراتیک ویتنام در جنوب ویتنام را شکست دهد که آمریکایی‌ها، سرش را زیر آب کردند. در سال ۲۰۰۶، مویار در کتاب خود با عنوان «پیروزی رها شده^۲»، ادعا می‌کند که علت اصلی باخت آمریکا در جنگ ویتنام، این بود که یک گروه توطئه‌بدگمان از میان مقامات آمریکایی تصمیم گرفتند، دیم را سرنگون کنند، آن هم درست لحظه‌ای که داشت، به پیروزی می‌رسید. مویار هیچ مدرکی برای این ادعای خود ندارد و حتی با این‌که مورد استقبال محافل علمی، نظامی و اتاق فکرهای جناح راست قرار گرفت، کارشناسان علمی، نقدهای بسیاری به آن وارد ساختند. بدون اشاره به مویار، آقای بوت نیز ادعای مشابهی دارد مبنی بر اینکه سرنگونی دیم، به کارایی کشور جمهوری ویتنام پایان بخشید. او

۳. گورو: رهبر مذهبی هندی‌ها

4. Sir Richard Burton
5. T. e. Lawrence

1. Mark Moyer
2. Triumph Forsaken

کیپلینگ^۱ و ... آقای بوت خاطر نشان می‌کند که فریتس کریمر^۲، مشاور هنری کسینجر که در سیاست خارجی آمریکا خدایی می‌کرد لنزدیل را یک عارف می‌دانست و برای او احترام زیادی قائل بود. هرگز فکر نکنید که اربابان خود خوانده واقع‌گرایی سیاسی، دانشمندان علوم ماوراء الطبیعه با ایده‌های مابعد الطبیعه خود نیستند. حتی در طول حیات خود، لنزدیل فراتراز یک چهره سیاسی بود. او الگوی یکی از قهرمانان داستان رمان «آمریکایی زشت»^۳ (۱۹۵۸) است و در فیلم هالیوودی که با همین عنوان در سال ۱۹۶۳ ساخته شد شهنگ هیلاندیل^۴ با نیت و شعار برابری و دوستی به آسیای جنوبی نزدیک می‌شود و می‌خواهد، با آن‌ها معاشرت داشته باشد، در حالی که آمریکایی‌ها، این روستاییان را کثیف و خطرناک می‌پنداشتند.

با سرگذشت بوت، افسانه لنزدیل، به مسیر خود در راه رسیدن به شهرت افسانه آنا لئونووز^۵، یک گام نزدیک‌تر می‌شود. ملکه انگلستان که خاطرات او در قلعه سلطنتی بانکوک در دهه ۱۸۶۰، چند دهه بعد به یک رمان، موسیقی برادوی^۶، یک فیلم هالیوودی، یک مجموعه تلویزیونی، یک فیلم انیمیشن و اخیراً هم یک فیلم جدید هالیوودی با نام «آنا و

1. Rudyard Kipling
2. Fritz Kraemer
3. The Ugly American
4. Hillandale
5. Anna Leonowens
6. Broadway

پادشاه»^۷ (۱۹۹۹) با بازیگری ستاره سینما، جودی فاستیر^۸ تبدیل شد. افسانه‌های لنزدیل و لئونووز^۹ حاوی کهن‌الگوی (نمونه آرمانی) اسطوره‌ای یکسان هستند؛ در دوران آزادی و زندگی مدرن، یک فرد سفیدپوست با رهبران سیاسی آسیایی جنوبی طرح دوستی ریخته و به آن‌ها آموزش می‌دهد. شاید اثر «لنزدیل: موسیقی»^{۱۰} نیز در زمره همین آثار باشد.

بوت در تلاش برای تدوین آموزه‌های این مرد شریف، یک مکتب (ایسم) جدید ایجاد می‌کند: «لنزدیلیسم». این مکتب به معنای هدایت معاونان امپراتوری آمریکا است. سه اصل مهم برای آقای بوت، عبارت است از: «یاد بگیر، دوست داشته باش و گوش کن». به نظر می‌آید که این اصول، تکنیک آموزش به بچه‌های پیش دبستانی باشد. مقامات آمریکایی که برای انجام مأموریت به برخی از بخش‌های جنگ‌زده جهان فرستاده می‌شوند، باید زبان و فرهنگ آن منطقه را یاد بگیرند (از آنجایی که خود لنزدیل هم هیچ‌گاه اقدام به یادگیری یک زبان خارجی نمود، بوت برای آن دسته از مقاماتی که حداقل برای یادگیری یک زبان خارجی تلاش می‌کنند، امتیازاتی قائل است). مقامات باید افراد بانفوذ را همسوبا منافع آمریکا سازند و نشان دهند

7. Anna and the King
8. Jodie Foster
9. Leonowens
10. Lansdale: The Musical

که آن‌ها، واقعاً آن افراد بانفوذ را به عنوان دوستان نزدیک و صمیمی خود دوست دارند. در نهایت، برای توسعه و آبادانی جهان، مقامات باید صبورانه به صحبت‌های دوستان جدید خود (این افراد بانفوذ) گوش دهند و آن‌ها را به نرمی متقاعد سازند که از خط‌مشی‌های آمریکا پیروی نمایند. آموزه‌های عرفانی ماهاتما، حرف‌های کلیشه‌ای اس دیل کارنگی^{۱۱} هستند.

آموزه امپراتوری آمریکا به طور حتم، دچار بحران است. وقتی می‌بینیم که بوت، استراتژیست این امپراتوری و یک مقام ارشد در شورای روابط خارجی، از یکی از مردانی که مسئول شکست مفتضحانه در ویتنام است، صلاح و مشورت می‌گیرد، کسی که همواره درک نادرستی از سیاست قدرت ویتنام داشت، در واقع، شاهد استیصال و درماندگی این امپراتوری هستیم. بعد از جنگ‌های طولانی در افغانستان و عراق، بوت به این بینش جالب رسیده که امروز، بزرگ‌ترین نقطه ضعف آمریکا، ناتوانی او در هدایت سازنده رهبران ایالت‌های متحد در مسیر دلخواه و مدنظر واشنگتن است. از عنوان کتاب «تراژدی آمریکا»^{۱۲}، خواننده متوجه می‌شود که فرصت را از دست داده است. سه اصل لنزدیلیسم همراه با دعوت از آن‌ها به همدل شدن با غیر آمریکایی‌ها، ریاکارانه به نظر می‌رسد، وقتی می‌بینیم که او نمی‌تواند حتی

11. Dale Carnegie
12. American Tragedy

به جای آن‌که درباره ظرفیت و توانایی نسبی جمهوری ویتنام و جمهوری دموکراتیک ویتنام صحبت کند، درباره دیم و هوچی مین، قلم فرسایی می‌کند.

ظاهراً «اشتباه» آمریکا این بود که فکر کرد، دیم یک دموکرات است، نه یک دیکتاتور و همچنین، هوچی مین را یک کمونیست فرض کرده بود، نه یک ملی‌گرای ویتنامی. با این حال، مشکل، فقدان اطلاعات درباره این دو فرد نبود بلکه مشکل این بود که آمریکا، علاقه‌ای به دانستن جزئیات یک کشور فقیر و ژنده‌پوش نداشت اما در عین حال، به خود حق می‌داد که تعیین کند، آن‌ها چه نوع دولتی باید داشته باشند. بسیاری از جاسوسان اطلاعاتی در دهه ۱۹۵۰، در واقع ارزیابی‌های نسبتاً دقیقی از نقاط قوت جمهوری دموکراتیک ویتنام و مصنوعی بودن این جمهوری به واشنگتن، ارائه داده بودند.

در داستان ون دو مارک، مک نامارا و سایر سیاست‌گذاران دولت‌های کِندی و جانسون، شخصیت‌های غم‌انگیزی معرفی شده‌اند؛ انسان‌هایی معمولی و بی‌آزار که قربانی شرایطی می‌شوند که خارج از کنترل آن‌ها است. آن‌ها با نهایت حسن نیت، تصمیماتی را اتخاذ کردند اما با پیامدهای پیش‌بینی نشده‌ای مواجه شدند. ون دو مارک با کمک گرفتن از روانشناسی

شکست‌هایی داشتند اما مرتکب جرم و جنایت نشدند. کشتارهای جمعی و تخریبی راهم که در ویتنام، کامبوج و لائوس بر جای گذاشتند نیز باید جزء اشتباهات قابل درک به حساب آورد، مانند غلط‌های املایی که در یک دست‌نویس وجود دارد. رابرت مک نامارا که الگوی ون دو مارک است، می‌گوید: «خوب، ما خراب کردیم»؛ همان‌طور که لنزدیل، الگوی بوت است.

ون دو مارک سال‌های زیادی را در معیت مک نامارا بوده است و با هم اقرارنامه «بازنگری» را در سال ۱۹۹۵ نوشته‌اند. «درد» و «احساس غم و پشیمانی» مک نامارا بارتر از درد تمام مردم ویتنام است که تجربه درد و غم آن‌ها فقط با آمار و ارقام غیررسمی و با استفاده از افعال مجهول، بیان شده است؛ «جنگ را باختند، میلیون‌ها نفر جان خود را از دست دادند و مک نامارا نیز به نوبه خود از دست رفت». کنار هم آمدن «از دست رفت و از دست دادن» در این دو جمله، نمود بارز بی‌تفاوتی آمریکایی‌ها نسبت به جان دیگران است. بی‌تفاوتی‌ای که باعث شد، آمریکا این حجم از خشونت گسترده و وحشتناک را بر مردم بی‌گناه روا دارد. همانند بوت، ون دو مارک نیز در کل، حواسش به شخصیت و چهره‌های شاخص است و از اهمیت قدرت‌های غیر فردی ساختار دولت‌ها غافل است.

تصدیق نماید که جنگ ویتنام برای ویتنامی‌ها، فاجعه بارتر بوده است تا برای آمریکایی‌ها. در واقع، میلیون‌ها ویتنامی کشته شدند و در جای جای کشور آن‌ها که به اندازه نیومکزیکو^۱ است مین‌گذاری شد و سلاح‌های شیمیایی و سمی آن‌ها، مردم ویتنام را کشت و برخی هنوز هم از اثرات سوء آن سلاح‌ها در رنج و عذاب هستند و در نهایت هم جان خود را از دست می‌دهند؛ و پس از گذشت پنجاه سال، هنوز هم پای مردم آن روی مین می‌رود و هنوز هم فرزندانشان، مشکلات ژنتیکی دارند.

آقای بوت مثال بارز یک آمریکایی است که به خوبی آموخته، نباید به قربانیان جنگ‌های آمریکا اهمیت داد. ون دو مارک^۲ نیز مثال بارز یک آمریکایی است که جنگ را یک فاجعه و ترازدی برای آمریکا می‌بیند. همان‌طور که از عنوان آن («فرورفتن آمریکا در باتلاق ویتنام»^۳) هم برمی‌آید، گویی ویتنام، جهنمی بود که بزرگ‌مردان ساکن تپه‌ای بلند در یک شهر آفتابی، در آن گرفتار شده بودند و آن‌ها را در کام خود فرومی‌کشید. ون دو مارک، استاد دانشگاه نوال آکادمی در آمریکا^۴، «انسانیت و بزرگی» را به سیاست‌گذاران واشنگتن نسبت می‌دهد. از نظر او سیاست‌گذاران واشنگتن اشتباه کردند و

1. New Mexico
2. VanDeMark
3. America's descent into Vietnam
4. US Naval Academy



ساختن ویتنام بودند، آن هم تنها به خاطر حفظ آبرو! دستیار نزدیک مک نامارا یعنی جان مک ناتون^۴ در گزارشی در ماه مارس ۱۹۶۵، اهمیت «اهداف جنگ آمریکا» را تخمین زدند. او به شیوه‌ای کاملاً آماری که مورد تحسین رئیسش قرار گرفت، نوشت که تقریباً ۷۰٪ از اهداف جنگ‌های آمریکا «پرهیز از شکست مفتضحانه آمریکا» بوده، درحالی‌که هدف ۲۰ درصد آن‌ها، حفظ ویتنام جنوبی از افتادن به دست چینی‌ها بوده است و فقط هدف ۱۰ درصد از جنگ‌ها این بوده که «به مردم جنوب ویتنام کمک نمایند تا بتوانند، بهتر و آزادتر زندگی کنند»؛ نژادپرستی و بدگمانی این افراد بهت‌آور است. بوت وون دو مارک، آخرین نمونه‌های تاریخ‌دانان آمریکا هستند که در

خصوص ارسال نیروهای زمینی آمریکا به جنوب ویتنام و شروع بمباران‌های تقریباً هرروزه شمال ویتنام را در نظر بگیرید. با آن تصمیم، آمریکا مداخله خود در یک جنگ داخلی را افزایش نداد بلکه به طور یک‌طرفه، علیه جمعیت غیرنظامی جنوب و شمال ویتنام جنگ به راه انداخت. ون دو مارک این تصمیم را با بحث «خطر تفکر کوتاه‌مدت» و «تأثیر قدم اول را برداشتن^۲»، بیان می‌کند و اشاره‌ای به قوانین جنگ نمی‌نماید. ون دو مارک باید فرضیات بی‌چون و چرای خود را بررسی نماید؛ فرضیاتی نظیر این ایده که مقامات انسان‌های خوبی هستند. او در مورد مردان کابینه لیندون بینز جانسون چه می‌گوید؟ اینکه همه آن‌ها به جز یکی (جورج بال^۳)، خواهان ویران

شناختی درباره تصمیم‌گیری، به شناسایی خطاهای ناخودآگاهی که آن‌ها در هنگام اتخاذ تصمیم مرتکب شدند، پرداخته است. این کتاب، مملو است از اصطلاحات روانشناسی شناختی؛ تعصب‌های خودخواهانه، فرضیات بی‌چون و چرا، تعصب تأیید^۱، توهم اعتبار، قانون تعداد کم، تأخیر انتخاب و ... از موارد شناسایی شده بودند. سیاست‌گذاران فقط انسان‌های معمولی هستند که در حال دست‌وپنجه نرم کردن با چالش‌های معرفتی، گزیر ناپذیر بودند. ترمینولوژی روان‌شناختی کتاب ون دو مارک بر جنایت‌کارانه بودن تصمیماتی که در کاخ سفید اتخاذ شده‌اند، سرپوش می‌گذاشت. تصمیم بسیار مهم لیندون بینز جانسون در اوایل سال ۱۹۶۵، در

4. John McNaughton

2. the foothold

3. George Ball

1. Bias confirmation

بی خیالی از آن‌ها استفاده کرد، کشته می‌شدند.

دومارک به زبان روانشناسی شناختی متوسل می‌شود تا از رویارویی با سؤالات اخلاقی و قوانین بین‌المللی پرهیز نماید. وی امیدوار است که سیاست‌گذاران معاصر، با مهار تنوع شناختی^۳ و کنترل بر آن، دیگر هیچ‌گونه اشتباهی را مرتکب نشوند. هرگز نترسید، راهکارهای فنی در دسترس هستند. اصطلاحات روان‌شناختی او، افیون آمریکایی‌هایی است که شاد و سرخوش از مداخله نژادپرستی، مردسالاری و منافع طبقاتی در تعیین سیاست خارجی غافل هستند. چه لزومی دارد که خوانندگان آمریکایی بفهمند که دولتشان، چه درد و رنج‌هایی را بی‌خود و بی‌جهت، بر میلیون‌ها انسان در ویتنام وارد ساخته است زیرا با دانستن این مطلب، دچار شوک روانی شوند. بوت و ون دو مارک وظیفه خود می‌دانند که نسل جدید مقامات را آموزش دهند تا بهتر بتوانند، امپراتوری آمریکا را مدیریت کنند. در تجزیه و تحلیل جاده‌های بن‌بستی که آمریکا در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در ویتنام برجای گذاشت، هر دو نویسنده، قصدشان این است که سنگ بنای جاده‌های موفق آینده را بنا نهند. بوت، آن‌ها را فراخوانده است که در نقش یک کدخدای ظاهر شوند. رؤیای او مبنی

ایجاد کرده بودند؛ «خودمختاری ای که واشنگتن، ادعا می‌کرد از آن دفاع می‌کند، در واقع، همان چیزی بود که بسیار از آن وحشت داشت». لوگوال در خاتمه می‌نویسد که سیاست خارجی دولت جانسون که خشم گسترده‌ای را برانگیخت فقط برای این بود که از «خجالت»، «آنگ شکست» و «غیراخلاقی قضاوت شدن» جلوگیری کند. راهبرد نظامی آمریکا، این بود که همواره در ویتنام، خشم و خشونت به راه بیندازد تا بالاخره جمهوری دموکراتیک ویتنام تسلیم شود و موافقت نماید که ویتنام جنوبی را به عنوان یک کشور مستقل و جداگانه به رسمیت بشناسد. همان‌طور که کسینجر نیز می‌دانست، ویتنام شمالی نمی‌توانست تنها کشور در جهان باشد که شکست‌ناپذیر است. سیاست‌گذاران آمریکا مانند یک شکنجه‌گری عمل می‌کردند که شوک‌های قدرتمندتری به زندانی بینوا وارد می‌کند و سپس، اظهار تعجب می‌کند که چرا فرار نمی‌کند. اگر جمهوری دموکراتیک ویتنام تسلیم شده بود، هیچ تراژدی یا فاجعه‌ای برای بوت و ون دو مارک، به وجود نمی‌آمد. خط‌مشی آمریکا یک موفقیت شکوهمند تلقی می‌شد و خدشه‌ای به «فرهنگ پیروزی» آن وارد نمی‌شد، حتی تعداد ویتنامی‌های غیرنظامی کمتری با بمب‌های خوشه‌ای، ناپالم، سم‌های عامل نارنجی و سایر سلاح‌های فناورانه پیشرفته‌ای که آمریکا با

هنگام نوشتن درباره پروژه ایجاد یک کشور غیر کمونیستی در جنوب ویتنام، از مجاز روایت آرمان ازدست‌رفته^۱ برای جنگ داخلی آمریکا استفاده می‌کنند؛ کشور ویتنام جنوبی ممکن است که جنگ را باخته باشد اما ایده آل‌های آن، بزرگ‌منشانه و عادلانه بود. این روایت، از این حقیقت ساده می‌گوید که مقامات آمریکایی هیچ اهمیتی حتی به خواسته‌های ضد کمونیست‌هایی که با آن‌ها همکاری می‌کردند، نمی‌دادند، چه برسد به خواسته‌های کل جمعیت ویتنام جنوبی. یکی از بزرگ‌ترین ترس‌های آن‌ها این بود که ضد کمونیست‌های سایگون با جمهوری دموکراتیک ویتنام، پیمان اتحاد مجدد ببندند، وگرنه کشتار جمعی و آن‌همه تخریب و ویرانی، مسئله چندان مهمی برایشان نبود.

همان‌طور که تاریخدان فردریک لوگوال^۲ می‌گوید: «نه لیندون بینز جانسون و نه دستیاران ارشدش، آمادگی پذیرش این ایده را نداشتند که برای به دست آوردن دل افراد، شما باید به آن‌ها اجازه ابراز وجود بدهید که در این مسئله، البته این ریسک وجود داشت که دولت، جنگ را پایان بخشد». کشور جمهوری ویتنام باید وجود می‌داشت و به بقای خود ادامه می‌داد، آن‌هم نه به خاطر مردم ویتنام جنوبی بلکه به خاطر حفظ پرستی مقامات آمریکایی که آن را

3. cognitive diversity
4. GloboCop

1. Lost Cause
2. Fredrik Logevall



می‌کنند، جدیدترین نوآوری‌ها در تحقیقات علوم اجتماعی را اتخاذ کرده و تکنیک‌های ضد شورش را به خوبی یاد می‌گیرند. آن‌ها مانترای «ما آدم‌های خوبی» هستیم را تکرار می‌کنند، درحالی‌که قدرت حیرت‌آور نظامی آمریکا را به کار می‌گیرند تا بر مؤسسات اجتماعی موجود زور بگویند. دنیایی است که در آن، هیچ‌کس در مورد فرضیات نژادپرستانه دیرینه درباره تربیت‌پذیری جوامع خارجی تأمل نمی‌کند و هیچ‌کس برای لحظه‌ای درنگ نمی‌کند تا به قتل عامی که پشت سرشان در جاده‌ها برجای گذاشته‌اند، نگاهی بیندازد یا به قربانیان توجه کند.

نیمی نیز کودک صفت هستند، یک تعداد از افراد را برگزیده و آن‌ها را گلچین نمایید، سپس با آن‌ها دوستی کنید. او بیشتر به مهارت‌های میان فردی آن‌ها می‌پردازد. در مقابل، ون دو مارک، بیشتر بر مهارت‌های ذهنی توجه دارد و به مقامات می‌گوید که جدیدترین یافته‌های روان‌شناسی شناختی را فرابگیرید و به ذهن خود آموزش دهید که از تعصبات خودخواهانه و سایر دام‌های روان‌شناختی بپرهیزد. هر دو نویسنده در دنیای فانتزی امپراتوری آمریکا گیر افتاده‌اند؛ دنیایی که در آن، مقامات، زامبی‌وار قدم در همان مسیر قدیمی گذاشته‌اند و اکنون، چشم به ایران و ونزوئلا دوخته‌اند و در تمام این مدت، پیاوه‌گویی می‌کنند و از درس گرفتن از گذشته صحبت

براین‌که مقامات آمریکایی همچون «مردان انگلیسی، با اعتماد به نفس با شلوارهای سوارکاری به تن و کلاه کاسکت به سر»، ظاهر شوند حتی بعد از شکست مفتضحانه آمریکا در افغانستان، عراق و لیبی نیز پایان نیافته است. او پیام شعر کیپلینگ^۱ با عنوان «مسئولیت مردان سفیدپوست» را تأیید می‌کند که در بیت دومش آمده است: «بهترین فرزندان را پرورش دهید و به میدان بفرستید».

بوت، لنزدیل را بهترین تربیت شده دست‌نشانده آمریکا معرفی کرده است و به مقامات لنگلی و فاگی باتم^۲ می‌گوید که بیرون بروید و از میان «مردم عبوسی که به قول کیپلینگ، نیمی از آن‌ها شرور و

1. Kipling
2. Langley and Foggy Bottom (شهرک‌هایی در آمریکا)